



University of Tehran Press

## Obedience Following Obedience: From Rational Impossibility to Theoretical Possibility; A Reappraisal with Emphasis on the Nature of Divine Legal Command

Mohammad Reza Naeini<sup>1</sup> | Abbas Zandi<sup>2</sup> | Mohammad Hakim<sup>3\*</sup>

1. Professor of Advanced Jurisprudence at the Seminary of Qom, Iran. E-mail: [mrnaeini47@gmail.com](mailto:mrnaeini47@gmail.com)

2. Instructor of the Higher Level at the Seminary of Qom, Iran. E-mail: [abmr133@gmail.com](mailto:abmr133@gmail.com)

3. Corresponding Author, Department of Islamic Jurisprudence and Law, Farabi Campus, University of Tehran, Iran. E-mail: [mohammad.hakim@ut.ac.ir](mailto:mohammad.hakim@ut.ac.ir)

### ARTICLE INFO

**Article type:**  
Research Article

**Article History:**

**Received:** 24 May 2025

**Revised:** 25 June 2025

**Accepted:** 30 November 2025

**Published online:** 21 June 2026

**Keywords:**

Obedience Following  
Obedience,  
Secondary Obedience,  
Rational Impossibility,  
Abrogation of Command,  
Legal Command.

### ABSTRACT

The debate over the rational possibility of “obedience following obedience” is an important issue in Islamic legal theory with implications for juridical reasoning. The central question is whether a legally obligated person may repeat an act of obedience after fulfilling it once. While some scholars regard such repetition as rationally impossible, this article argues otherwise. Using a descriptive-analytical method, it contends that divine legal commands address a universal nature rather than a single, one-time instance. Therefore, just as repetition requires evidence, its impossibility also requires proof. In the absence of decisive proof, denying secondary obedience is unwarranted. Unlike personal directives, legal commands are not fulfilled by a single act of compliance. The study concludes that the claim of rational impossibility is unsubstantiated and that obedience following obedience is theoretically possible.

**Cite this article:** Naeini, M. R.; Zandi, A. & Hakim, M. (2026). Obedience Following Obedience: From Rational Impossibility to Theoretical Possibility; A Reappraisal with Emphasis on the Nature of Divine Legal Command. *Islamic Jurisprudential Researches*, 22, (2), 119-131.  
<http://doi.org/10.22059/jorr.2025.395467.1009610>



© Authors retain the copyright and full publishing rights.

**Publisher:** University of Tehran Press.

**DOI:** <http://doi.org/10.22059/jorr.2025.395467.1009610>



## امثال پس از امثال، از استحاله عقلی تا امکان نظری؛ بازخوانی با تأکید بر ماهیت خطاب قانونی

محمد رضا نایینی<sup>۱</sup> | عباس زندی<sup>۲</sup> | محمد حکیم<sup>۳\*</sup>

۱. استاد درس خارج فقه و اصول، حوزه علمیه قم، ایران. رایانامه: [mrnaeini47@gmail.com](mailto:mrnaeini47@gmail.com)

۲. مدرس سطح عالی، حوزه علمیه قم، ایران. رایانامه: [abmr133@gmail.com](mailto:abmr133@gmail.com)

۳. نویسنده مسئول، گروه فقه و حقوق، دانشکده‌های فقه‌ای، دانشگاه تهران، ایران. رایانامه: [mohammad.hakim@ut.ac.ir](mailto:mohammad.hakim@ut.ac.ir)

### اطلاعات مقاله

### چکیده

#### نوع مقاله:

پژوهشی

#### تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۹

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۳/۳۱

#### کلیدواژه:

استحاله عقلی،

امثال پس از امثال،

امثال ثانوی،

سقوط امر،

خطاب قانونی.

مسئله استحاله یا امکان عقلی «امثال پس از امثال»، از مباحث چالش‌برانگیز در دانش اصول فقه به شمار می‌آید و آثار فراوانی را در ساحت استنباط احکام به همراه دارد. پرسش اساسی آن است که آیا مکلف، پس از امثال نخست یک حکم شرعی الزامی، مجاز به تکرار همان امثال است یا خیر؟ بسیاری از اصولیان با استناد به ادله‌ای چون سقوط غرض، تحصیل حاصل، تناقض و سقوط امر، آن را از اساس ناممکن و محال دانسته‌اند. اما نقطه محوری در استدلال قائلان به استحاله عقلی این انگاره است که با تحقق امثال نخست امر شرعی نیز ساقط می‌شود؛ و از آنجا که امثال، در غیاب امر، معنا ندارد، امثال ثانوی نیز محال و بی‌معنی خواهد بود. این پژوهش که با روش تحلیلی-توصیفی سامان یافته است در پی اثبات امکان نظری و نفی استحاله عقلی امثال پس از امثال است و در این زمینه بر تحلیل ماهیت خطاب قانونی تأکید می‌کند. بر اساس این تحلیل، متعلق امر در خطاب قانونی طبیعت نوعی و غیر مقید به شخص یا نوبت واحد است؛ بنابراین، همان‌گونه که اثبات وجوب تکرار نیازمند دلیل است، نفی امکان تکرار امثال نیز بدون دلیل یا قرینه معتبر فاقد حجیت خواهد بود. زیرا قضایای قانونی برخلاف قضایای شخصی تابع اغراض نوعی‌اند؛ و اغراض نوعی با فعل شخص خاص و تحقق امثال خاص حاصل نمی‌شوند؛ و اساساً حصول غرض نهایی با انجام دادن امثال خاص با ماهیت قانونمندی خطاب تکلیف‌نا سازگار است. از این رو، انگاره سقوط امر پس از امثال اول فاقد دلیل معتبر است و زمینه را برای دفاع از امکان عقلی امثال ثانوی فراهم می‌سازد.

**استناد:** نایینی، محمد رضا؛ زندی، عباس و حکیم، محمد (۱۴۰۵). امثال پس از امثال، از استحاله عقلی تا امکان نظری؛ بازخوانی با تأکید بر ماهیت خطاب قانونی.

پژوهش‌های فقهی ۲۲ (۲)، ص ۱۱۹-۱۳۱.

<http://doi.org/10.22059/jorr.2025.395467.1009610>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

© نویسندگان

DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2025.395467.1009610>



## بیان مسئله

امثال امر الهی تجلی تسلیم قلبی و تعبد عملی انسان در برابر اراده تشریحی شارع است که با تحقق آن زمینه برای تهذیب نفس، تقرب الهی، و بهره‌مندی از آثار دنیوی و اخروی دین فراهم می‌شود. از این رو، اطاعت از اوامر و نواهی شارع مقدس رکن بنیادی در مسیر نیل به کمال انسانی و سعادت ابدی قلمداد می‌شود. در این میان، هر چه امتثال فرامین الهی دقیق‌تر و آگاهانه‌تر صورت گیرد، دستیابی به مراتب بالاتری از رشد و فلاح بشر ممکن‌تر خواهد بود. بر همین اساس، شناخت دقیق حقیقت امتثال و فهم روشمند قلمرو و حدود تحقق آن، که آثار مهمی در فهم صحیح تکلیف و عمل به آن در پی دارد، یکی از مباحث بنیادی در دانش اصول فقه به شمار می‌رود.

یکی از مسائل چالش‌برانگیز و محل اختلاف میان اصولیان در ساحت امتثال مسئله معروف به «امثال پس از امتثال» (الامثال عقبی الامثال) است که در قالب امکان‌سنجی عقلی امتثال مجدد نسبت به امری که پیش‌تر امتثال شده مطرح شده است (انصاری، ۱۳۸۳، ج ۳: ۵۵۷). امکان‌پذیری امتثال مکرر یک امر شرعی، پس از تحقق امتثال نخست، مسئله‌ای اساسی اما مبهم است. زیرا بر پایه امکان عقلی امتثال مجدد اگر مکلفی یکی از اوامر شرعی را امتثال کند، مثلاً نماز خود را طبق دستور شارع مقدس اقامه کند، این امکان برای او فراهم است که برای مرتبه دوم نیز همان امتثال را بجا بیاورد. اما، بر پایه استحاله عقلی، امتثال پس از امتثال معقول نخواهد بود. در متون فقه امامیه و در ضمن مسائل متنوع، فتوا بر پایه استحاله امتثال پس از امتثال تا بدانجا شهرت یافته است که برخی از فقیهان در بیان استحاله امتثال مجدد تعبیر «اجماع» را به کار برده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۱۳: ۲۶۱). هرچند ادعای اجماع مخدوش است، نشان از شهرت و پذیرش گسترده اصل استحاله عقلی امتثال ثانوی در میان فقیهان شیعه دارد.

در این مسئله، بسیاری از اصولیان و فقیهان نظریه استحاله عقلی امتثال بعد از امتثال را پذیرفته‌اند (مثلاً میرزای قمی، ۱۴۳۰، ج ۱: ۵۰۹؛ خوانساری، بی‌تا، ج ۱: ۳۴۲؛ نائینی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۱۷۵؛ همدانی، ۱۴۱۶، ج ۱: ۴۷۴؛ بروجردی، بی‌تا، ج ۳: ۳۷۶ - ۳۸۱؛ حکیم، ۱۴۱۶، ج ۴: ۲۲۱؛ خوئی، ۱۴۱۸، ق - الف، ج ۲: ۲۱۰) و گروهی اندک نیز کوشیده‌اند که امکان نظری امثال ثانوی را اثبات کنند یا بر مبنای جواز فتوا داده‌اند (اصفهانی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۲۲۹ و ۲۳۰؛ خمینی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۲۱۱ و ۲۱۲؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۸: ۱۷۷). گروهی دیگر نیز به تفصیل میان موارد و حالات مختلف قائل شده‌اند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۷۹؛ حائری یزدی، ۱۴۱۸، ق: ۷۸؛ عراقی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۵۵ و ۲۵۶؛ صدر، ۱۴۱۷، ج ۴: ۳۷۰).

در چنین زمینه‌ای، مقاله حاضر با تأکید بر بازنگری در چپستی خطاب شرعی با این فرضیه پیش می‌رود که توجه به قانونی بودن قضایای شرعی می‌تواند مبنای نظریه استحاله را متزلزل سازد و زمینه‌ساز تغییر نگرش به امتثال پس از امتثال و تحول در فتاوی فقهی شود. درباره پیشینه تحقیق گفتنی است که مقاله‌ای با عنوان «تبدیل امتثال؛ نقد استحاله و مستندسازی امکان» (کامل نواب و همکاران، ۱۴۰۲: ۷۵ - ۱۰۰) در دست است که در آن بر یگانگی «امثال پس از امتثال» و «تبدیل امتثال» تأکید شده و به ارزیابی دیدگاه اصولیان در این مسئله پرداخته شده است. اما نقطه تمایز و نوآوری تحقیق حاضر از یک سو تبیین تفاوت ماهوی «تبدیل امتثال» و «امثال پس از امتثال» و از دیگر سو طرح و بررسی تقریرات گوناگون طرفداران استحاله و از سوی دیگر تأکید بر نقش «ماهیت خطاب قانونی» در مسئله است که در نوع خود بدیع به شمار می‌رود.

## مفهوم‌شناسی

مهم‌ترین مفاهیم پژوهش حاضر به شرح ذیل است:

### امثال

«امثال» در لغت مصدر از «امْتَلَّ» (امْتَلَّ أَمْرَهُ، أَيْ احْتَدَاهُ / امْتَلَّ طَرِيقَتَهُ: تَبِعَهَا فَلَمْ يَعُدَّهَا) و به معنی «اطاعت» و «پیروی» (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۵: ۸۱۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۵: ۶۸۲) و «فرمان‌برداری از امر مولا» است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۳۰). حقیقت امتثال در اصطلاح علم اصول فقه به طور مستقل بیان نشده است. اما اصولیان به‌اجمال حقیقت امتثال را «انجام دادن تکلیف، از آن جهت که مورد تکلیف واقع شده» معرفی کرده‌اند (اصفهانی، ۱۴۲۹، ج ۳: ۱۹). بنابراین می‌توان «امثال»

را به معنی «انجام دادن عمل مطابق با تکلیف شرعی» یا «موافقت با تکلیف و اقدام عملی به انجام دادن آن و مطابقت عمل انجام شده با واقع» و «فرمان بری و اجرای دستور شرعی» دانست. باری؛ آنچه قطعاً در معنی اصطلاحی امثال نهفته است تحقق معنای لغوی (پیروی و اطاعت کردن) در واقعیت خارجی است.

### امثال پس از امثال

چنان که بیان شد، معنی «امثال» در اصطلاح فقهی و اصولی بر همان معنای لغوی خود که «پیروی کردن» است باقی مانده و در دانش فقه و اصول به معنی «انجام دادن متعلق تکلیف» استعمال شده است. بنابراین «امثال بعد از امثال» به معنی «انجام دادن مأمور به تکلیف برای مرتبه دوم» (خوئی، ۱۴۱۸ ق - الف، ج ۲: ۱۷) است. به بیان دیگر، امثال بعد از امثال بدین معناست که مکلف بعد از انجام دادن متعلق تکلیف، مطابق دستور، برای بار دوم همان تکلیف را انجام می‌دهد. مثل آنکه مکلفی نمازی را طبق دستور شارع مقدس اقامه کند و بخواهد برای بار دوم امثال تکلیف به همان نماز را تکرار کند.

### تبدیل امثال

در برخی از آثار میان «امثال پس از امثال» و «تبدیل امثال» خلط شده است و حال آنکه «تبدیل امثال» به معنای آن است که مکلف پس از انجام دادن یک مصداق از مأمور به به طور کامل از آن «اعراض» کند و مصداق دیگری از همان طبیعت را به جای آن انجام دهد. از این رو، در «تبدیل امثال» مکلفی که یک مصداق از طبیعت را انجام داده است، با رویگردانی کامل از آن و انجام دادن مصداقی دیگر، امر را امثال می‌کند (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۹۶) که ممکن است با نیتی متفاوت باشد، مانند نیت وجوب در امثال اول و نیت تبرع و استحباب در امثال دوم. بنابراین، هرچند «تبدیل امثال» و «امثال پس از امثال» بسیار شباهت دارند و به همین سبب برخی از تحقیقات معاصر آن دو را به یک معنی دانسته‌اند (کامل نواب و همکاران، ۱۴۰۲: ۷۵ - ۱۰۰)، باید توجه داشت که از ماهیت متفاوتی برخوردارند. زیرا در امثال بعد از امثال دو امثال همانند شکل گرفته که امثال دوم امثال دیگری برای همان امر و دقیقاً همانند امثال اول است؛ برخلاف تبدیل امثال که تنها یک امثال - یعنی همان امثال دوم - رخ داده است.

هرچند برخی از اصولیان به این تفاوت توجه داشته‌اند (خمینی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۲۱۴)، بسیاری، با مسامحه در تعبیر، بین این دو تفاوتی قائل نشده و در موارد فراوانی از مسئله امثال بعد از امثال با عنوان تبدیل امثال تعبیر کرده‌اند. مثلاً، در کتاب کفایه/الاصول (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق: ۸۰) متن به روشنی درباره امثال بعد از امثال آغاز می‌شود، اما با تعبیر تبدیل امثال به اتمام می‌رسد. همچنین، برخی از اصولیان هرچند برای اثبات جواز امثال بعد از امثال کوشیده‌اند، دلیل را برای جواز تبدیل امثال آورده‌اند، نه جواز امثال پس از امثال (اصفهانی، ۱۴۲۲ ق، ج ۱: ۲۲۹ و ۲۳۰). این خلط لزوم دقت در تمایز این دو مفهوم را نشان می‌دهد.

### متعلق امر

یکی از مباحث مهم در دانش اصول فقه به شناسایی «متعلق اوامر» - یعنی افعالی که امر به آن‌ها تعلق گرفته و انجام دادن آن‌ها در خارج از مکلف خواسته شده - اختصاص یافته است و در اینکه آیا اوامر به «طبایع» (طبیعت مأمور به) تعلق یافته است یا «افراد» (فرد مأمور به) اختلاف نظر است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق: ۷۱؛ خمینی، ۱۴۲۳ ق، ج ۱: ۳۴۲؛ خوئی، ۱۴۱۸ ق - الف، ج ۳: ۱۹۲ و ۱۹۳).

مقصود از «طبیعت» جهت اشتراک بین افراد خارجی، بدون توجه به خصوصیات افراد و عوارض آن‌ها، است و مراد از «فرد» طبیعت با ضمیمه عوارض و خصوصیات شخصی آن است. بنابراین اگر متعلق امر «طبیعت مأمور به» باشد، انجام دادن طبیعت بدون تعیین و تأثیر عوارض و مشخصات فرد خارجی مطلوب مقنن/ آمر است؛ هرچند در غالب موارد در عالم خارج نیز عوارض و مشخصاتی خاص تحقق پیدا می‌کند. اما اگر متعلق امر «فرد مأمور به» باشد، مشخصات فردی و عوارض شخصی نیز - هرچند به صورت مردد - در متعلق امر اخذ شده است.

برخی از اصولیان نزاع در متعلق امر را نزاعی فلسفی (اصفهانی، ۱۴۰۴ ق: ۷۳ و ۱۰۷) و برخی آن را نزاعی عرفی دانسته‌اند (خمینی، ۱۴۲۳ ق، ج ۱: ۳۴۲)، اما این نزاع عمدتاً لفظی است. زیرا هر دو دسته بر این دیدگاه توافق دارند که مطلوب شارع یا مقنن در تکلیف تحقق خارجی طبیعت است؛ البته با اختلاف در اینکه آیا امر به طبیعت با قطع نظر از خصوصیات خارجی تعلق یافته است یا با نظر به خصوصیات و عوارض شخصی خارجی.

بر اساس دیدگاه برگزیده و مشهور متأخر، صیغه امر- البته در موارد فقدان هر گونه قرینه (سبحانی، ۱۴۳۱ ق، ج ۱: ۳۸۴)- فقط بر طلب ایجاد «طبیعت مأمور به» دلالت می‌کند (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق: ۷۱) و با یک بار تحقق خارجی طبیعت امتثال امر صورت می‌گیرد. زیرا از آنجا که ماده (بُن‌واژه - ریشه) امر جز بر طبیعت محض دلالت ندارد و ماده در همه مشتقات و هیئات نیز نهفته است (سبحانی، ۱۴۳۱ ق، ج ۱: ۳۸۵) تعلق امر به «طبیعت» صحیح است.

### خطاب قانونی

شناخت ماهیت «خطاب قانونی» (تفصیل را بنگرید در: خمینی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۳۰۲ - ۳۲۸) دارای آثار مهمی در مسئله تحقیق حاضر است. در باور مشهور اصولیان، خطاب شرعی به خطابات شخصی- به تعداد افراد و اشخاص مورد تخاطب- انحلال می‌یابد و خصوصیات شخصی و عارضی مکلفان، از قبیل علم و قدرت آنان، بر امتثال خطاب شرعی تأثیرگذار است (نایینی، ۱۳۷۶، ج ۴: ۵۱؛ عراقی، ۱۴۱۷ ق، ج ۳: ۳۷۳؛ خمینی، ۱۴۲۳ ق، ج ۱: ۴۳۷).

اما باید توجه داشت که صرفاً برخی از خطاب‌های شرعی- بر پایه دلیل خاص- ممکن است «خطاب شخصی» باشند. البته اصل عقلایی در خطابات شرعی «قانونی» بودن آن‌ها است. خطاب قانونی خطابی کلی و عام است که به تقنین عرفی شباهت دارد و دربردارنده حکم شرعی برای تمامی مکلفان و به مثابه جعل قانون عام برای عموم قلمداد می‌شود؛ و شخصی و انحلالی بودن آن برخلاف اصل و نیازمند دلیل و قرینه روشن است. البته مقاله حاضر در پی اثبات نظریه «خطابات قانونی» و رد دیدگاه مشهور نیست، بلکه بر نتیجه و ثمره نهایی خطاب قانونی تکیه دارد؛ اما شایسته است که اجمالاً به مهم‌ترین نکات درباره این‌گونه از خطاب پرداخته شود:

الف) از یک سو، وجدان انسانی چنین درک می‌کند که برای دعوت یک جمع وسیع به رعایت یک قانون/ تکلیف دائمی یک خطاب عمومی کفایت می‌کند و ضرورتی ندارد که هر فرد به طور جداگانه و انحلالی مورد خطاب قرار گیرد. ریشه این درک وجدانی را می‌توان در گرایش ذاتی عقل به پرهیز از کار لغو و بیهوده دانست (خمینی، ۱۴۲۳ ق، ج ۱: ۴۳۷؛ خمینی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱: ۱۳۰).

ب) از دیگر سو، توجه به عموم «عناوین موجود در خطاب‌های شرعی»، مانند «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، نشان می‌دهد که این عناوین صرفاً حکایتگر مطلوبیت «طبیعت» اند و خصوصیات شخصی مکلف در شکل‌گیری عنوان خطاب در مرتبه جعل حکم هیچ‌گونه دخالتی نخواهد داشت. از این‌رو، «خطاب قانونی» ماهیتی شبیه به قانون‌گذاری عرفی دارد (خمینی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲: ۲۷ و ۲۸).

ج) از سوی دیگر، نظریه «انحلال خطاب‌های شرعی به تعداد مکلفان» با اشکالات و نتایج غیر قابل پذیرش متعدّد مواجه است؛ اشکالاتی همچون لزوم نسبیّت در احکام و عدم توجه شارع به کافران و گنهکاران و تقیّد عقلی احکام به قدرت، درحالی‌که عقل در حوزه‌ای خارج از قلمروش دخالت نمی‌کند (تفصیل را بنگرید در: خمینی، ۱۴۲۷ ق، ج ۲: ۲۱۶ و ۲۱۷؛ خمینی، ۱۴۲۳ ق، ج ۱: ۴۳۷؛ خمینی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲: ۲۶ - ۲۸؛ خمینی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱: ۱۳۰ و ۲۰۴).

در نتیجه، در خطاب قانونی، بر خلاف خطاب شخصی، خطاب شارع به خطاب‌های متعدّد، به تعداد مکلفان، انحلال نمی‌یابد (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۳۱۹؛ خمینی، ۱۴۲۷ ق، ج ۱: ۳۹ و ج ۲: ۲۱۴). همچنین باید توجه داشت هرچند محور اساسی بحث در ماهیت خطاب‌های قانونی «مخاطب حکم» است، نه «متعلق تکلیف» (وحدت و تکرار یا طبایع)، با توجه به اینکه خطاب در قضیه قانونی با عدم انحلال مواجه است، نتیجه نهایی تعلق اوامر به «طبایع» خواهد بود. زیرا این «طبیعت» است که از این قابلیت برخوردار است که متعلق خطاب شرعی به عموم انسان‌ها واقع شود. بنابراین، خصوصیات مصادیق و جهات خارجی از قلمرو و حریم اوامر در مقام جعل خارج‌اند (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۳۰۲).

### دیدگاه استحاله عقلی امتثال بعد از امتثال

دیدگاه مشهور اصولیان «استحاله عقلی امتثال بعد از امتثال» است که در متون اصولی با استدلال‌ها و تقریرات مختلف مطرح شده است. البته علاوه بر آنکه برخی از تقریرات و استدلال‌ها در این زمینه با سایر تقریرات هم‌پوشانی و شباهت دارند، باید توجه داشت که رکن محوری در همه این وجوه و تقریرات «سقوط امر با حصول یک فرد از طبیعت مأمور به» است (میرزای قمی، ۱۳۳۰ ق، ج ۱: ۵۰۹؛ کرباسی، بی تا: ۹۷) که با بیان‌های متفاوت و متنوعی مطرح شده است:

#### سقوط امر بعد از «حصول غرض»

یک امر خاص مقتضی بیش از یک امتثال نیست و با یک بار امتثال آن امر غرض حاصل می‌شود و امتثال دوم موضوع نخواهد داشت (میرزای قمی، ۱۳۳۰ ق، ج ۱: ۵۰۹؛ بجنوردی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۵۲). به عبارت دیگر، از یک سو امر به طبیعت تعلق می‌گیرد و انطباق طبیعت بر هر فردی که در خارج محقق شود انطباق قهری است (خوئی، ۱۴۱۸ ق- الف، ج ۲: ۱۸). از دیگر سو، مقصود از امتثال چیزی غیر از «انطباق طبیعت مأمور به بر فرد انجام‌شده در خارج» و «قرار گرفتن فعل مکلف تحت عنوان مصداقی از طبیعت مأمور به» نیست.

در نتیجه با اولین فرد از امتثال غرض حاصل و امتثال نخست به سقوط امر و حصول غرض منجر می‌شود و دیگر جایی برای امتثال دوم باقی نخواهد ماند.

#### سقوط امر بعد از «حصول امتثال»

این استدلال، برخلاف استدلال پیشین، صرفاً بر سقوط امر بعد از «حصول امتثال» استوار است و «سقوط غرض» دخالت و تأثیری در استدلال ندارد. زیرا فرقی نمی‌کند که با امتثال اول غرض مولا حاصل شود یا حاصل نشود، بلکه آنچه اهمیت دارد حصول یا عدم حصول امتثال است (محقق داماد، ۱۴۱۶ ق، ج ۳: ۲۰۴).

آنچه مکلف برای بار اول انجام می‌دهد یا مصداقی از طبیعت مأمور به هست یا مصداق برای طبیعت مأمور به نیست. اگر رفتار مکلف مصداق طبیعت باشد، امتثال حاصل و قلمرو اقتضای امر و باعیت آن (برآنگیزانندگی امر) تمام می‌شود و امری باقی نمی‌ماند تا امتثال دوم به واسطه آن تحقق یابد و اگر رفتار مکلف مصداق برای طبیعت مأمور به نباشد، مثلاً فاقد جزء یا شرط مکلف به باشد. با فعل اول هیچ‌گونه امتثالی صورت نگرفته است تا بحث از امتثال دیگر- با عنوان امتثال ثانوی- مطرح شود (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۹۷ و ۲۹۸)؛ بلکه لازم است مکلف نخستین امتثال خود را انجام دهد.

#### لزوم «خلف»

برهان خلف «روش اثبات مطلوب با ابطال نقیض آن» است (ابن‌سینا، ۱۴۰۵ ق، ج ۴: ۱۱۴). در امتثال پس از امتثال نیز، بر اساس مقتضای تعلق امر به طبیعت، غرض امر «وجود محض» طبیعت است و با امتثال طبیعت غرض ساقط می‌شود؛ حال آنکه معنی امتثال دوم این است که غرض «وجود ساری و جاری» طبیعت باشد و هنوز باقی است. بدیهی است که جمع بین این دو (وجود محض و وجود ساری) خلف و تناقض است و با ابطال نقیض (قضیه عکس) قضیه اصل اثبات می‌شود.

به بیان دیگر، تعلق امر به طبیعت- با اذعان به اینکه غرض وجود محض طبیعت است- این نتیجه را در پی دارد که امتثال دوم، که باعث می‌شود غرض وجود ساری طبیعت باشد، نقیض گزاره پیشین قلمداد شود و از طریق تناقض و خلف باطل شود (خمینی، ۱۴۱۸ ق، ج ۲: ۲۱۱ و ۲۱۲).

#### لزوم یکی از دو حالت «امر بدون ملاک» یا «امتثال بدون امر»

معنای امتثال دوم- در امتثال پس از امتثال- این است که یا امر بدون ملاک (غرض) باشد یا اینکه امتثال بدون امر باشد. زیرا با امتثال اول غرض حاصل می‌شود. بنابراین اگر امر هنوز باقی بماند، بقای آن بدون ملاک و غرض خواهد بود و اگر امر باقی نماند،

امثال دوم امثالی بدون امر خواهد بود. بنابراین، معنای امثال بعد از امثال تعدد امر بدون ملاک یا امثال بدون امر است که التزام به آن ممکن نیست (خمینی، ۱۴۱۸ ق، ج ۲: ۲۱۱ و ۲۱۲). البته باید توجه داشت که این استدلال را نمی‌توان استدلالی مستقل از استدلال به حصول غرض و سقوط امر با امثال اول قلمداد کرد. چون استلزام امر بدون ملاک یا امثال بدون امر فرع و شاخه‌ای از حصول غرض و سقوط امر با امثال اول است.

### لزوم «تحصیل حاصل»

به طور قطع با امثال اول حقیقت امثال حاصل می‌شود (میرزای قمی، ۱۴۳۰ ق، ج ۱: ۱۹۰) و تحصیل مجدد حقیقت امثال تحصیل حاصل است. به بیان دیگر، امثال بعد از امثال با وحدت طلب به تحصیل حاصل منجر می‌شود (اصفهانی، ۱۴۰۴ ق: ۷۳؛ صدر، ۱۴۱۷ ق، ج ۴: ۳۸۴ و ۳۸۵) که معقول نیست.

بنابراین با اذعان به اینکه شارع فقط یک بار امر کرده است (وحدت طلب) و مکلف باید آن را امثال کند آنچه مأمور به (موضوع دستور) بوده یک بار انجام و حاصل شده است. حال اگر دوباره به همان شیوه امثال کند گویی دنبال چیزی است که قبلاً به دست آمده است؛ و این همان «تحصیل حاصل» (دریافت دریافته) است که از نظر عقلی محال و بی‌فایده است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۱۴۰).

### حضور «انگاره سقوط امر» در تقریرات پنج‌گانه

بر اساس تقریرات متنوع دیدگاه استحاله عقلی، این دیدگاه بر انگاره «سقوط امر پس از امثال نخست» استوار است (عراقی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱: ۲۵۵ و ۲۵۶؛ خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۹۷ و ۲۹۸).

بنابراین، با امثال اول و سقوط امر، موضوعی برای تکرار امثال باقی نمی‌ماند (خوئی، ۱۴۱۸ ق-ب، ج ۱۱: ۴۸۱) و براءت حاصل می‌شود (اردبیلی، ۱۴۰۳ ق، ج ۳: ۲۹۱) و از سوی دیگر، قصد تقرّب در امثال دوم غیر ممکن می‌شود. زیرا متعلق وجوب با امثال نخست ساقط شده و وجهی شرعی برای قصد تقرّب در امثال دوم باقی نمانده است (حکیم، ۱۴۱۶ ق، ج ۴: ۲۲۱). در نتیجه، به دلیل امتناع عقلی امثال ثانوی با قصد وجوب، لازم است برای امثال دوم قصد تبرّع یا استحباب شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹ ق، ج ۲: ۱۰۴؛ خوئی، ۱۴۱۸ ق-ب، ج ۱۹: ۴۴۶).

### دیدگاه تفصیل

برخی از اصولیان میان موارد و حالات مختلف تفصیل داده و در برخی از حالات امثال بعد از امثال را محال و در بعضی موارد دیگر آن را جایز دانسته‌اند.

### تفصیل مبتنی بر دلالت صیغه امر بر طبیعت

برخی از اصولیان به استحاله عقلی امثال ثانوی و نامعقول بودن آن به طور مطلق-چه امر به «وحدت و تکرار» تعلق گرفته باشد چه به «طبیعت»- رأی داده‌اند (خوانساری، بی‌تا، ج ۱: ۳۴۲). اما، در مقابل، نظریه تفصیل مطرح شده است. طبق این تفصیل، باید میان موردی که «امثال اول علت تامه برای حصول غرض نهایی است» و جایی که «امثال اول، علت تامه برای حصول غرض نهایی قلمداد نمی‌شود» تفصیل داد. باید دقت داشت در صورتی که صیغه امر درصدد بیان باشد تشخیص اینکه آیا امثال علت تامه حصول غرض است یا خیر ممکن می‌شود.

نتیجه تفصیل یادشده عدم جواز امثال بعد از امثال در صورت اول و جواز امثال ثانوی در صورت دوم است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق: ۷۹؛ حائری یزدی، ۱۴۱۸ ق: ۷۸ و ← خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۹۶). زیرا، در اوامر، اگر غرض نهایی از امر با امثال اول حاصل شود، دیگر مجال برای امثال دوم باقی نمی‌ماند. ولی اگر با وجود یک غرض نهایی امر به طور موقت و بدون نظر به غرض نهایی مطرح شود، بلکه غرض از امر فقط انجام دادن رفتاری مقدماتی و با قصد دیگری همچون آزمایش مأمور صادر شده

باشد، در این صورت، با عدم حصول غرض نهایی امتثال دوم ممکن و معقول خواهد بود (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق: ۷۹؛ حسینی میلانی، ۱۴۲۸ ق، ج ۲: ۱۵۹ - ۱۶۵).

### تفصیل بین افراد عَرَضی و افراد طولی

در نگاه برخی از اصولیان (صدر، ۱۴۱۷ ق، ج ۴: ۳۷۰) طبیعتِ مأمور به با مجموع «دو فرد در عرضِ همدیگر» نیز حاصل می‌شود. مثلاً، اگر مولایی به عبد خود بگوید «صدقه بده» و عبد در یک زمان دو صدقه بدهد، امتثالِ وی به مجموع دو فرد - که در عرض هم قرار گرفته‌اند - حاصل می‌شود. زیرا طبیعتِ مأمور به در امرِ مولا مقید به قید وحدت نبوده است. بنابراین، همان‌طور که طبیعت بر یک فرد منطبق می‌شود بر چند وجود در عرض یک‌دیگر نیز منطبق خواهد شد.

اما در افراد طولی - مثل اینکه مولایی به عبدش فرمان دهد «صدقه بده» و عبد صدقه دهد و بعد از گذشت زمان طولانی دوباره صدقه بدهد - انطباق طبیعت مأمور به بر همه افراد محال است. زیرا امکان ندارد که دو طرف طولی مورد تخییر قرار بگیرند و اساساً تخییر عقلی بین دو فرد طولی متصور و معقول نیست. زیرا با انجام دادن تکلیف برای دفعه اول امتثال حاصل و امر ساقط می‌شود و با حصول امتثال و سقوط امر مجالی برای امتثال در دفعه دوم باقی نمی‌ماند.

### دیدگاه امکان عقلی امتثال بعد از امتثال (دیدگاه برگزیده)

در مقابل دیدگاه مشهور، که قائل به استحاله امتثال بعد از امتثال هستند، جواز عقلی - نظری امتثال بعد از امتثال در مقام ثبوت با استدلال‌هایی قابل تبیین است:

### نقد انگاره سقوط امر با امتثال نخست

آنچه در استدلال‌ها و تقریرات متنوع نظریه «استحاله» نقش محوری دارد پیش‌فرض یا انگاره سقوط امر با امتثال اول - با وجود مبنای اصولی تعلق امر به طبیعت - است. ولی اساس این انگاره مخدوش است. زیرا امر به طبیعت اساساً با امتثال اول ساقط نمی‌شود، بلکه همان‌طور که مکلف در ابتدای امر (قبل از امتثال) مخیر است که هر فردی از افراد و مصادیق طبیعتِ مأمور به را امتثال کند همچنان بعد از انجام دادن یک فرد و یک مصداق نیز این تخییر باقی است و سقوط تخییر نیازمند بیان واضح از سوی آمر/ مقنن است؛ و حال آنکه چنین بیانی در دست نیست. بنابراین، مطلوبیتِ طبیعت و نه فرد خارجی خاص باعث می‌شود انجام دادن فرد دیگری از طبیعت جایز باشد (کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۷ ق: ۱۵۲). همچنین نمی‌توان به علت تامه بودن امتثال برای حصول غرض از خطاب شرعی علم و قطع پیدا کرد (اصفهانی، ۱۴۲۲ ق، ج ۱: ۲۲۹ و ۲۳۰).

### توجه به حقیقت متعلق امر در خطاب قانونی

این حقیقت پذیرفته است که در قضایا و خطاب‌های شخصی غرض نهایی آمر تابع مصلحت شخصی است و امر با فعل مکلف خاص ساقط می‌شود. اما، چنان که در مفهوم‌شناسی «خطاب قانونی» بیان شد، متعلق امر در قضایای قانونی «طبیعت» است و قضایای قانونی به شخص خاص تعلق نمی‌گیرند. زیرا قضایای قانونی - با شباهت به تقنین عرفی - تابع اغراض نوعی‌اند، نه اغراض شخصی. بنابراین غرض مقنن از خطاب قانونی صرفاً با یک فعل خاص از مکلف خاص ساقط نخواهد شد.

البته ممکن است این احتمال مطرح شود که با پذیرش تبعیت احکام از اغراض نوعی نیز هر چند غرض نوعی با فعل خاص از مکلف خاص ساقط نمی‌شود، از آنجا که احکام به تعداد مکلفان انحلال پیدا می‌کنند (طبق مبنای مشهور اصولی)، غرض نسبت به هر مکلفی با اولین امتثال از جانب او حاصل می‌شود و با حصول غرض امر نسبت به وی ساقط می‌شود و جایی برای امتثال بعد از امتثال برای هر یک از مکلفان - به طور مستقل و جداگانه - باقی نمی‌ماند. اما در رد این احتمال باید توجه داشت که از یک سو بر مبنای خطاب قانونی (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۳۱۸) انحلال خطاب به خطابات شخصی - به تعداد افراد و اشخاص مورد تخاطب - و دخالت خصوصیات شخصی و حالات عارضی در حکم با روح قانونی بودن خطاب ناسازگار است و از سوی دیگر

مرحله امثال متأخر از مرحله جعل تقنینی است و در مرحله جعل به خصوصاتی که ممکن است در مرحله امثال عارض شود نظر نمی‌شود.

### نیازمندی جواز تکرار و عدم جواز آن، به بیان

«وَجُوب»، «جواز»، و «عدم جواز» تکرار همگی محتاج دلیل‌اند. زیرا با توجه به توضیحات گذشته متعلق امر در قضایای قانونی صرف طبیعت با اغراض نوعی است. بنابراین، از یک سو تا وقتی که بیانی از طرف امر (مقنن) در لزوم تکرار نرسد، نمی‌توان حکم به لزوم و وجوب تکرار داد و از دیگر سو، تا وقتی که بیانی از طرف امر (مقنن) مبنی بر عدم جواز تکرار در دست نباشد، نمی‌توان به عدم جواز تکرار حکم کرد.

### سقوط غرض الزامی با امثال اول و بقای غرض غیر الزامی

این حقیقت پذیرفته است که قوام و بنیان امثال به وجود و بقای امر است (خمینی، ۱۴۱۸ ق، ج ۲: ۲۱۱ و ۲۱۲). اما، چنان که گذشت، امر تعلق یافته به طبیعت با امثال ساقط نمی‌شود. زیرا امری که به طبیعت تعلق گرفته است در عالم انشای خود برای همیشه باقی می‌ماند؛ چنانکه با دلیل روشن معلوم شود دیگر هیچ انگیزه‌ای برای حصول غرض از سوی امر وجود ندارد. علم و قطع به این ویژگی نیز جز با اعلام صریح امر به پایان یافتن غرض تحقق نمی‌یابد؛ چنان که در تقنین قوانین عرفی نیز، تا زمانی که مقنن پایان زمان اجرای یک قانون را اعلام نکند، قانون پیشین همچنان حاکم خواهد بود.

بین عقلا نیز متعارف است که بعد از امثال نخست، نسبت به یک امر، آن را به مصداق بهتری تبدیل می‌کنند. این اقدام دارای دلیل و توجیه عقلی و وجدانی است؛ زیرا بدیهی است که تبدیل یک رفتار به رفتاری بهتر و کامل‌تر پذیرفته است و این کار قطعاً و یقیناً به روح انجام دادن وظیفه محول شده از سوی امر نزدیک‌تر است. بنابراین، امثال نخست صرفاً می‌تواند مستلزم سقوط غرض الزامی باشد، اما امر به حال خود باقی است (خمینی، ۱۴۱۸ ق، ج ۲: ۲۱۱ و ۲۱۲) تا زمینه برای غرض غیر الزامی- یعنی انجام دادن مصداق بهتر و کامل‌تر امثال- فراهم باشد.

### استنتاج جواز عقلی امثال پس از امثال

بر اساس توضیحات گذشته، اوامر شرعی قانونی تنها به ایجاد طبیعت تعلق گرفته‌اند، بدون آنکه معنی از تکرار در دست باشد؛ بلکه برخی از ادله فقهی بر جواز تکرار دلالت دارند (نمونه را بنگرید در: کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۳: ۳۷۹، ح ۲؛ صدوق، ۱۴۱۳ ق، ج ۱: ۳۸۲، ح ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲؛ طوسی، ۱۴۰۷ ق، ج ۳: ۵۰، ح ۸۷؛ و ۲۷۰، ح ۹۶). پس، دلیلی بر سقوط امر با اولین فرد وجود ندارد. چون امر تابع غرض نوعی است و غرض شخصی به هیچ وجه تحصیل‌کننده غرض نوعی نیست و اساساً سقوط واجب قانونی با انجام دادن فعل خاص از مکلفی خاص با «قانونی بودن» مغایر است.

بر همین اساس، «تحصیل حاصل» بودن امثال دوم نیز مردود می‌شود. چون تکلیف در قضایای قانونی به فردی خاص از طبیعت تعلق نگرفته که با اولین فرد اصل تکلیف ساقط شود و انجام دادن افراد دیگر از قبیل «تحصیل حاصل» شمرده شود. همچنین اشکال اساسی سایر استدلال‌ها و تقریرات نظریه «استحاله» نیز روشن است. زیرا تمامی استدلال‌ها مبتنی بر این انگاره‌اند که با اولین فرد از امثال امر ساقط می‌شود و حال آنکه با توضیحات گذشته روشن شد که امر در قضایای قانونی- برخلاف قضایای شخصی نیازمند دلیل خاص- همراه با غرض باقی می‌ماند.

شاهد بر این مطلب قضاوت عرف است که بر اساس مرتکبات عرفی در قوانین عرفی نیز اوامر کلی و مربوط به «طبیعت» (مثل پرداخت مالیات، حفظ نظم، رعایت حجاب، احترام به قوانین راهنمایی و رانندگی، و ...) با یک بار انجام دادن از بین نمی‌روند، مگر اینکه قانون‌گذار به صراحت اعلام کند که دیگر چنین الزامی وجود ندارد. همچنین، در این باره می‌توان به سیره علمای سلف اشاره کرد (نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۱۳: ۲۶۱) که در وصیت‌نامه‌های خود به تکرار نماز و سایر اعمال انجام‌شده خود وصیت می‌کردند.

### اشکال بر نظریه تفصیل

دو اشکال بر تفصیل اول- یعنی تفصیل مبتنی بر تعلق امر به طبیعت (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق: ۷۹؛ حائری یزدی، ۱۴۱۸ ق: ۷۸) وارد است.

اشکال اول: اگر مقصود از این تفصیل «تبدیل یک مصداق به مصداق دیگر، لکن به عنوان تبدیل امثال» باشد، هرچند اشکالی ندارد، دیگر «امثال پس از امثال» قلمداد نمی‌شود. زیرا ماهیت متفاوتی دارند. اگر مقصودشان این باشد که امر به خاطر بقای علتش- به دلیل عدم حصول غرض- هنوز باقی است، نتیجه آن وجوب انجام دادن دوباره و سه‌باره طبیعت تا زمانی است که غرض آمر حاصل شود، نه اینکه انجام دادن دوباره و سه‌باره صرفاً جایز باشد. ولی قائلان به نظریه تفصیل به وجوب تکرار ملتزم نمی‌شوند؛ بلکه قائل به جواز انجام دادن دوباره عمل هستند (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۲۹۷ و ۲۹۸).

اشکال دوم: این تفصیل نسبت به احکام شخصی (و نه قانونی)، که تابع اغراض خاص‌اند، قابل پذیرش است. اما قضایای قانونی، به طور مطلق، تابع اغراض نوعی‌اند، نه اغراضی که به مکلف خاص تعلق گرفته باشد. بنابراین، یک بار انجام دادن مکلف، در هیچ حالتی از خطاب قانونی، نمی‌تواند علت تامه برای حصول غرض نهایی شارع یا مقنن محسوب شود. تفصیل دوم یعنی تفصیل بین افراد عرضی و طولی (صدر، ۱۴۱۷ ق، ج ۴: ۳۷۰) نیز با عنایت به مثال‌های آن با نگاه به احکام و خطابات شخصی (و نه قانونی) مطرح شده است و بنا بر اشکال یادشده بر تفصیل پیشین (لزوم توجه به ماهیت خطاب قانونی) و نیز بنا بر آنچه در نقد و بررسی دیدگاه مشهور مطرح شد این تفصیل نیز غیر قابل پذیرش است.

### نتیجه

پژوهش حاضر برای کشف پاسخ به این پرسش که «آیا مکلف پس از امثال نخست یک حکم شرعی الزامی مجاز به تکرار همان امثال است یا خیر؟» نتایج ذیل را به دست آورد:

۱. خطاب قانونی بر اساس مصالح و اغراض نوعی و مطلوبیت طبیعت مأمور به صادر می‌شود و امثال نخست از سوی یک مکلف غرض نوعی و کلی شارع را زایل نمی‌سازد؛ مگر آنکه دلیل خاص بر پایان غرض و عدم مطلوبیت طبیعت ارائه شود. زیرا در فضای قانونمندی خطاب شرعی نبود بیان صریح مبنی بر سقوط امر پس از امثال نخست قرینه‌ای بر بقای ملاک حکم و استمرار مطلوبیت طبیعت مأمور به قلمداد می‌شود.
۲. پیش فرض «سقوط امر شرعی پس از نخستین امثال»، که در زوایای تقریرات مختلف از نظریه «استحاله عقلی امثال بعد از امثال» نهفته یا مورد تصریح است، فاقد پشتوانه عقلی و شرعی معتبر است. زیرا امر در خطاب قانونی تابع غرض نوعی است و با نبود هر گونه دلیل قطعی از ناحیه شارع بر سقوط غرض و منع از تکرار امثال نمی‌توان از منظر عقلی یا فقهی قائل به زوال غرض و سقوط امر شد.
۳. انجام دادن امثال دوم نه تنها تحصیل حاصل نیست، بلکه می‌تواند به نزدیکی بیشتر به روح امثال شرعی و تقرّب افزون‌تر به غرض شارع بینجامد. بنابراین، همان‌گونه که تخییر مکلف در گزینش مصادیق طبیعت مأمور به پیش از امثال نخست به رسمیت شناخته شده است، پس از آن نیز استمرار دارد.
۴. همان‌گونه که در نظام تقنین عرفی نیز قوانین تا زمان نسخ رسمی نافذند، در تکالیف شرعی نیز اصل استمرار امر، مگر با قرینه روشن بر سقوط امر، پذیرفته می‌شود. این رویکرد عملاً به پذیرش نظریه امکان عقلی امثال پس از امثال منتهی می‌شود.

## منابع

- قرآن مجید.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۶۵). قواعد کلی در فلسفه اسلامی. ج ۲. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۵ ق.). الشفا (منطق). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- اردبیلی، احمد (۱۴۰۳ ق.). مجمع الفائدة و البرهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- اصفهانی، سید ابوالحسن (۱۴۲۲ ق.). وسیلة الوصول إلى حقائق الأصول. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- اصفهانی، محمدتقی (۱۴۲۹ ق.). هدایة المسترشدین. ج ۲. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- اصفهانی، محمدحسن (۱۴۰۴ ق.). الفصول الغرובה. قم: دار إحياء العلوم الإسلامیه.
- انصاری، مرتضی (۱۳۸۳). مطارح الأنظار. ج ۲. قم: مجمع الفكر الإسلامی.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ ق.). کفایة الأصول. قم: مؤسسه آل البيت<sup>(ع)</sup>.
- بجنوردی، سید حسن (۱۳۸۰). منتهی الأصول. تهران: مؤسسه عروج.
- بروجردی، سید حسین (بی تا). نهیة التقرير. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار<sup>(ع)</sup>.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ ق.). الصحاح. بیروت: دار العلم.
- حائری یزدی، عبدالکریم (۱۴۱۸ ق.). درر الفوائد. ج ۶. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- حسینی میلانی، سید علی (۱۴۲۸ ق.). تحقیق الأصول. ج ۲. قم: الحقائق.
- حکیم، سید محسن (۱۴۱۶ ق.). مستمسک العروة الوثقی. قم: دار التفسیر.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۷۶). جواهر الأصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی<sup>(ع)</sup>.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۸). محاضرات فی الأصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی<sup>(ع)</sup>.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۵ ق.). مناهج الوصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی<sup>(ع)</sup>.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ ق.). معتمد الاصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی<sup>(ع)</sup>.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۳ ق.). تهذیب الاصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی<sup>(ع)</sup>.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۲۷ ق.). انوار الهدیة فی التعلیقة علی الکفایة. ج ۳. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی<sup>(ع)</sup>.
- خمینی، سید مصطفی (۱۴۱۸ ق.). تحریرات فی الأصول. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی<sup>(ع)</sup>.
- خوانساری، آقا حسین (بی تا). مشارق الشموس فی شرح الدروس. بی جا: بی نا.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ ق- الف). محاضرات فی أصول الفقه. قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۸ ق- ب). موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه. ج ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- زبیدی، سید مرتضی (۱۴۱۴ ق.). تاج العروس. بیروت: دار الفکر.
- سبحانی، جعفر (۱۴۳۱ ق.). المبسوط فی اصول الفقه. قم: مؤسسه امام صادق<sup>(ع)</sup>.
- سزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳ ق.). مهذب الأحكام. ج ۴. قم: مؤسسه المنار.
- صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۷ ق.). بحوث فی علم الأصول. بیروت: الدار الإسلامیه.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ ق.). من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۰۹ ق.). العروة الوثقی. ج ۲. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ ق.). تهذیب الأحكام. ج ۴. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۷ ق.). نهیة الأفكار. ج ۳. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- کاشف الغطاء، حسن بن علی (۱۳۸۷ ق.). أنوار الفقاهة. کتاب الطهارة. نجف: مؤسسه کاشف الغطاء.
- کامل نواب، حمیدرضا؛ قبولی درافشان، محمدتقی و حائری، محمدحسن (۱۴۰۲). تبدیل امتثال؛ نقد استحاله و مستندسازی امکان. پژوهش های اصولی، ۱۰(۳۶)، ۷۵ - ۱۰۰.
- کرباسی، محمدابراهیم (بی تا). إشارات الأصول. بی جا: بی نا.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق.). الکافی. ج ۴. تهران: دار الکتب الإسلامیه.

محقق داماد، سید محمد (۱۴۱۶ ق). *کتاب الصلاة* ج ۲. قم: دفتر انتشارات اسلامی.  
 میرزای قمی، ابوالقاسم (۱۳۳۰ ق). *قوانین الأصول*. قم: إحياء الكتب الإسلامية.  
 نایینی، محمدحسین (۱۳۷۶). *فوائد الاصول*. قم: جامعه مدرسین.  
 \_\_\_\_\_ (۱۴۱۱ ق). *کتاب الصلاة*. قم: جامعه مدرسین.  
 نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ ق). *جواهر الکلام* ج ۷. بیروت: دار إحياء التراث العربی.  
 همدانی، آقارضا (۱۴۱۶ ق). *مصباح الفقیه*. قم: مؤسسه الجعفریه.

#### The Qur'an.

- Akhund Khorasani, M.K. (1989). *Kifayat al-Usul*. Qom: Mo'asseseh A'l al-Bayt<sup>(AS)</sup>. (in Arabic)  
 Ansari, M. (2004). *Matarah al-Anzar*. 2<sup>th</sup> ed. Qom: Majma' al-Fikr al-Islami. (in Arabic)  
 Ardabili, A. (1983). *Majma' al-Fa'ida wa al-Burhan*. Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)  
 Bojnurdi, S. H. (2001). *Muntaha al-Usul*. Tehran: Mo'asseseh-ye Uroj. (in Arabic)  
 Borujerdi, S. H. (n.d.). *Nihayat al-Taqrir*. Qom: Fiqh Center A'imma-ye Athar<sup>(AS)</sup>. (in Arabic)  
 Dehkoda, A.A. (1998). *Lughatname*. 2<sup>th</sup> ed. Tehran: Daneshgah-e Tehran. (in Persian)  
 Ebrahimi Dinani, Gh.H. (1986). *Qawa'id-e Kulli dar Falsafeh-ye Islami*. 2<sup>th</sup> ed. Tehran: Mo'asseseh-ye Mutale'at va Tahqiqat-e Farhangi. (in Persian)  
 Esfahani, M.H. (1984). *Al-Fusul al-Gharawiyya*. Qom: Dar Ihya' al-'Ulum al-Islamiyya. (in Arabic)  
 Esfahani, M.T. (2008). *Hidayat al-Mustarshidin*. 2<sup>th</sup> ed. Qom: Mo'asseseh Nashr-e Islami. (in Arabic)  
 Esfahani, S. A.H. (2001). *Wasilat al-Wusul ila Haqa'iq al-Usul*. Qom: Mo'asseseh al-Nashr al-Islami. (in Arabic)  
 Ha'iri Yazdi, A.K. (1997). *Durar al-Fawa'id*. 6<sup>th</sup> ed. Qom: Mo'asseseh al-Nashr al-Islami. (in Arabic)  
 Hakim, S. M. (1995). *Mustamsak al-'Urwat al-Wuthqa*. Qom: Dar al-Tafsir. (in Arabic)  
 Hamedani, A.R. (1995). *Misbah al-Faqih*. Qom: Mo'asseseh al-Ja'fariyyah. (in Arabic)  
 Hosseini Milani, S. A. (2007). *Tahqiq al-Usul*. 2<sup>th</sup> ed. Qom: Al-Haqa'iq. (in Arabic)  
 Ibn-Sina, H. A. (1984). *Al-Shifa (Mantiq)*. Qom: Kitabkhaneh-ye Ayatollah Mar'ashi. (in Arabic)  
 Iraqi, Z.D. (1996). *Nihayat al-Afkar*. 3<sup>th</sup> ed. Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)  
 Jawhari, I. H. (1990). *Al-Sihah*. Beirut: Dar al-'Ilm. (in Arabic)  
 Kamel Nawab, H.R., Qobuli Dorafshan, M.T., & Ha'iri, M.H. (2023). Tabdil-e Imtisal; Naqd-e Istihala va Mustanadsazi-ye Imkan. *Quarterly Journal Pazhuheshhaye Usuli*, 10(36), 75–100. (in Persian)  
 Karbasi, M.I. (n.d.). *Isharat al-Usul*. n.p.: n.pub. (in Arabic)  
 Kashif al-Ghita, H. A. (1967). *Anwar al-Faqaha - Kitab al-Tahara*. Najaf: Mo'asseseh Kashif al-Ghita. (in Arabic)  
 Khansari, A.H. (n.d.). *Mashariq al-Shumus fi Sharh al-Durus*. n.p.: n.pub. (in Arabic)  
 Khoei, S. A.Q. (1997a). *Muhazirat fi Usul al-Fiqh*. Qom: Mo'asseseh Ihya' Asar Imam Khoei. (in Arabic)  
 ----- (1997b). *Mawsu'at al-Imam al-Khoei*. Qom: Mo'asseseh Ihya' Asar Imam Khoei. (in Arabic)  
 Khomeini, S. M. (1997). *Tahrirat fi al-Usul*. Qom: Institute for Compilation and Publication of Works of Imam Khomeini. (in Arabic)  
 Khomeini, S. R. (1997). *Jawahir al-Usul*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Works of Imam Khomeini (RA). (in Arabic)  
 ----- (2009). *Muhazirat fi al-Usul*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Works of Imam Khomeini<sup>(RA)</sup>. (in Arabic)  
 ----- (1994). *Manahij al-Wusul*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Works of Imam Khomeini<sup>(RA)</sup>. (in Arabic)  
 ----- (1999). *Mu'tamad al-Usul*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Works of Imam Khomeini<sup>(RA)</sup>. (in Arabic)  
 ----- (2002). *Tahzib al-Usul*. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Works of Imam Khomeini<sup>(RA)</sup>. (in Arabic)  
 ----- (2006). *Anwar al-Hidaya fi al-Ta'liqa 'ala al-Kifaya*. 3<sup>th</sup> ed. Tehran: Institute for Compilation and Publication of Works of Imam Khomeini<sup>(RA)</sup>. (in Arabic)  
 Kolayni, M. Y. (1987). *Al-Kafi*. 4<sup>th</sup> ed. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyya. (in Arabic)  
 Mirza-ye Qomi, A.Q. (2009). *Qawanin al-Usul*. Qom: Ihya' al-Kutub al-Islamiyya. (in Arabic)  
 Muhaqqiq Damad, S. M. (1995). *Kitab al-Salat*. 2<sup>th</sup> ed. Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)  
 Naini, M.H. (1997). *Fawa'id al-Usul*. Qom: Jame'eh-ye Mudarrisin. (in Arabic)  
 ----- (1990). *Kitab al-Salat*. Qom: Jame'eh-ye Mudarrisin. (in Arabic)  
 Najafi, M.H. (1984). *Jawahir al-Kalam*. 7<sup>th</sup> ed. Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi. (in Arabic)  
 Sabzawari, S. A.A. (1992). *Muhazzab al-Ahkam*. 4<sup>th</sup> ed. Qom: Mo'asseseh al-Manar. (in Arabic)  
 Sadr, S. M.B. (1996). *Buhuth fi 'Ilm al-Usul*. Beirut: Al-Dar al-Islamiyya. (in Arabic)

- Saduq, M. A. B. (1992). *Man La Yahduruhu al-Faqih*. Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
- Subhani, J. (2010). *Al-Mabsut fi Usul al-Fiqh*. Qom: Mo'asseseh Imam Sadiq<sup>(AS)</sup>. (in Arabic)
- Tabataba'i Yazdi, S. M.K. (1989). *Al-'Urwat al-Wuthqa*. 2<sup>th</sup> ed. Beirut: Mo'asseseh al-A'lami lil-Matbu'at. (in Arabic)
- Tusi, M. H. (1986). *Tahzib al-Ahkam*. 4<sup>th</sup> ed. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyya. (in Arabic)
- Zobeidi, S. M. (1993). *Taj al-'Arus*. Beirut: Dar al-Fikr. (in Arabic)